

قبض و بسط مفهوم قدرت در سامان فکری جوزف نای

فرهاد دانش‌نیا*

چکیده

جوزف نای از متفکران و بنیان‌گذاران اصلی نظریه نولیبرالیسم در روابط بین‌الملل است. آثار و نوشته‌های نای در باب سرشت قدرت، جایگاه ایالات متحده در سلسله‌مراتب قدرت جهانی و آینده قدرت در عصر اطلاعات باعث شده است که بسیاری وی را در شمار نظریه‌پردازان مفهوم قدرت به حساب آورند. این مهم به‌ویژه با طرح ایده «قدرت نرم» از جانب نای در دهه ۱۹۹۰ تقویت شد.

مقاله حاضر ضمن معرفی دیدگاه نای پیرامون قدرت، قبض و بسط این مفهوم در سامان فکری وی، کاستی‌های فلسفی، نظری و عملی دیدگاه او و نسبت اندیشه‌هایش با بحث‌های تئوریک قدرت را در روابط بین‌الملل واکاوی می‌کند. مدعای پژوهش این است که تکاپوی نای در حوزه قدرت امکانات جدیدی را برای فهم قدرت و رای نظریه‌پردازی اندیشمندان کلاسیک از این مفهوم ارائه نمی‌دهد، بلکه پویای فکری وی در حد بازتعریف و بسط سازوکارهای اعمال اراده‌گرایانه قدرت قابل فهم است.

کلیدواژه‌ها: جوزف نای، قدرت سخت، قدرت نرم، سیاست خارجی امریکا، نوواقع‌گرایی، نولیبرالیسم.

۱. مقدمه

بسیاری جوزف نای (J. Nye) را نظریه‌پرداز اصلی و پیش‌گام نظریه قدرت نرم (soft power)

* استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه رازی کرمانشاه و عضو گروه پژوهشی مطالعات سیاسی - اقتصادی عراق

F.dnshn@razi.ac.ir / Fdaneshnia@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۳/۱۵

می‌دانند. مفهوم قدرت نرم و قدرت هوش‌مند (smart power) نای طی یک دهه اخیر مقبولیت عام یافته و مورد استفاده فراگیر تشکیلات دولت بوش و اخیراً کابینه اوباما قرار گرفته است. نای در سخنرانی‌ای در جلسه پارلمانی شورای انگلستان در سال ۲۰۱۰ گفت:

من ایده قدرت نرم را در مقابل کسانی که به زوال قدرت امریکا می‌پرداختند به کار بردم؛ چراکه به نظر من قدرت امریکا رو به زوال نمی‌نهد. من می‌خواستم به توانایی یک کشور در تحصیل خواسته‌هایش از راهی غیر از قدرت نظامی - اقتصادی یا اعمال زور و کیفر یعنی از طریق جاذبه یا به اصطلاح قدرت نرم بپردازم (Shen, 2011: 2).

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان قبض و بسط مفهوم قدرت در سامان فکری نای را تئوریزه کرد؟ و چه کاستی‌های فلسفی، نظری و عملی‌ای فراروی دیدگاه وی و نسبت آن با بحث‌های تئوریک قدرت در روابط بین‌الملل قرار دارد؟ فرضیه‌ای که در پژوهش حاضر پردازش می‌شود این است که پویش فکری نای در قالب بازتعریف سازوکارهای اعمال قدرت در چهارچوب پارادایم کلاسیک قدرت قابل فهم است. از این رو وی بانی گفتمان یا حتی نظریه جدیدی در باب قدرت در روابط بین‌الملل محسوب نمی‌شود. مفروض پژوهش حاضر این است که مفهوم قدرت در بین اندیشمندان مدرن روابط بین‌الملل در چهارچوب پارادایم خردگرایی (rationalism) اعم از واقع‌گرا و لیبرال بر مبنای فکری - فلسفی و متافیزیکی مشترکی استوار است (← دانش‌نیا، ۱۳۸۷).

بخش‌های گوناگون مقاله بدین صورت است که نخست به خاستگاه فکری نای و تکامل اندیشه وی متناسب با تحولات سیاسی - اقتصادی بین‌المللی، به ویژه فراز و فرود قدرت امریکا در نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل بعد از جنگ جهانی دوم، می‌پردازد؛ سپس سرشت و مختصات قدرت نرم نزد نای، محدودیت‌ها و کاربردهای این شق از قدرت، تغییر شرایط و زمینه‌های قدرت در سیاست بین‌الملل و چگونگی اهمیت یافتن قدرت نرم واکاوی می‌شود. در بخش بعدی مقاله به کاستی‌های فلسفی، نظری و علمی قدرت در اندیشه نای و چرایی امتناع شکل‌گیری نظریه جدید وی پیرامون قدرت در روابط بین‌الملل پرداخته می‌شود.

۲. خاستگاه فکری نای

جوزف نای از بنیان‌گذاران نظریه نولیبرالیسم در روابط بین‌الملل است. بخشی از کارهای اولیه وی در چهارچوب نظریات کارکردگرایی (functionalism) و هم‌گرایی (integration)

قرار می‌گیرد، که اغلب با همکاری رابرت کوهن منتشر شده است. نای و کوهن ایده‌های خود را اولین بار در سال ۱۹۷۷ در نقد نظریه واقع‌گرایی که پارادایم مسلط دوره جنگ سرد محسوب می‌شد، در کتاب *قدرت و وابستگی متقابل* بسط دادند. این اثر تلاشی برای بنانهادن رویکردی نوین به منظور فهم تحولات پدیدار شده در عرصه اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل است. از مهم‌ترین آثار نای می‌توان به *قدرت و وابستگی متقابل: سیاست جهانی در حال گذار* (۱۹۷۷)، *پان آفریقاگرایی و هم‌گرایی آفریقایی شرقی* (۱۹۶۵)، *پیش‌شرط‌های رهبری: تغییر ماهیت قدرت آمریکا* (۱۹۹۰)، *فهم منازعات بین‌المللی: مقدمه‌ای بر نظریه و تاریخ* (۲۰۰۲)، *پارادوکس‌های قدرت آمریکا: چرا تنها ابرقدرت جهانی نمی‌تواند یک‌جانبه همه‌چیز را پیش ببرد* (۲۰۰۲)، *قدرت نرم* (۲۰۰۴)، *قدرت در عصر اطلاعات از واقع‌گرایی تا جهانی‌شدن* (۲۰۰۵) و *جدیدترین اثر وی یعنی آینده قدرت* (۲۰۱۱) اشاره کرد.

خاستگاه فکری نای در آثار یادشده متناسب با تجربه وی قوام یافته است. در اولین دهه حیات فکری نای، ۱۹۶۰، بسیاری از متفکران اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل، به‌ویژه در طیف لیبرال، مورد آماج انتقاد نظریه‌پردازان توسعه در چهارچوب پارادایم وابستگی و مکتب اکلا قرار گرفته بودند. کوهن و نای از جمله متفکرانی بودند که به نظریات وابستگی واکنش نشان دادند و ایده وابستگی متقابل (interdependency) را برای مفهوم‌سازی روابط کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه مطرح کردند (Keohane, 1984: 100).

از دیگر رخدادهای این برهه از حیات نای، چالش‌های جنگ ویتنام برای ایالات متحده بود که به‌منزله بزرگ‌ترین قدرت نظامی، تلفات سنگینی را به دلیل ورود به مخاصمات نظامی جنگ سرد تا دهه ۱۹۷۰ متحمل شده بود. جنگ ویتنام با به بار آوردن نارضایتی گسترده در میان شهروندان آمریکایی، به تدریج این واقعیت را برای بسیاری از نظریه‌پردازان و استراتژیست‌ها نمایان کرد که همواره دارا بودن بیشترین مقدار از منابع مادی و مخصوصاً نظامی قدرت معادل برتری، پیروزی و حصول به امنیت نیست. چه‌بسا کاربرد قدرت نظامی به منظور مقابله با برخی تهدیدات و دستیابی به امنیت به ضد خود تبدیل شود. در کنار این رخداد، نای به تدریج شاهد سر برآوردن چالش‌های امنیتی نوینی برای غرب و ایالات متحده بود که اساساً جنبه نظامی و سخت‌افزاری نداشتند و غالباً از ناحیه قدرت بزرگ متخاصم با آمریکا یعنی شوروی نبودند. از جمله این بحران‌ها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: اعتراضات و جنبش‌های کارگری در بسیاری از کشورهای صنعتی از جمله آمریکا، فقر

گسترده در میان کارگران و شکاف طبقاتی، بحران محیط زیست، کم‌یاب‌شدن و گرانی قیمت مواد خام به‌ویژه نفت به‌منزلهٔ موتور محرکهٔ صنایع در کشورهای پیشرفته، ظهور اپک و بحران بدهی کشورهای جهان سوم به نهادهای پولی - مالی غرب، کسری تراز تجاری و بازرگانی امریکا، فروپاشی سیستم برتون وودز به دنبال شوک نیکسون و تشدید اختلافات بین اروپا و ژاپن با امریکا به سبب تسری بحران اقتصادی امریکا به این کشورها.

در نتیجهٔ بروز و ظهور این بحران‌ها بسیاری از متفکران روابط بین‌الملل به نقش مؤلفه‌های غیر نظامی و غالباً اقتصادی در امنیت و ناامنی کشورها و درهم‌تنیدگی سرنوشت کشورهای گوناگون به تصمیمات یکدیگر، صرف نظر از مقیاس و اندازهٔ قدرت مادی آنها، پرداختند. نای از جملهٔ این اندیشمندان بود که در چهارچوب نظریهٔ نهادگرایی نولیبرال (neo liberal institutionalism) به ضرورت توجه به تحولات بنیادین سیاست بین‌الملل پرداخت. مبانی فکری نای در چهارچوب نظریهٔ یادشده را می‌توان مطابق جدول ذیل برشمرد:

جدول ۱. مبانی و مفروضات نظریهٔ نولیبرالیسم

<p>واردکردن فرایندهای اقتصادی در ادبیات تئوریک روابط بین‌الملل</p> <p>مخالفت با دولت‌محوری مطلق واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی</p> <p>تبیین امکان همکاری در چهارچوب سیستم بین‌المللی</p> <p>تبیین نگرشی غالباً مثبت و انعطاف‌پذیر از ماهیت بشر</p>	<p>هدف / نقش aim/ contribution</p>
<p>افراد و دولت‌ها با تفکر عقلانی، توانایی حل مسائل را از طریق اقدام جمعی دارند.</p> <p>همکاری بین‌المللی برای کسب مزیت‌های متقابل هم ممکن است هم مطلوب.</p> <p>بازیگران غیر دولتی، شرکت‌های چندملیتی، و جنبش‌های مذهبی و ناسیونالیستی نقش برجسته‌ای در تحولات روابط بین‌الملل دارند.</p> <p>دولت را نمی‌توان بازیگری یک‌پارچه تصور کرد. آن‌ها تابع فشارهای داخلی و بین‌المللی اند.</p> <p>قدرت در چهارچوب سیستم بین‌المللی پراکنده و شناور است.</p> <p>دولت‌های دموکراتیک با یکدیگر نمی‌جنگند.</p> <p>نیروی نظامی تنها و مهم‌ترین ابزار در سیاست خارجی نیست.</p> <p>دولت‌ها به دنبال منافع مطلق خودند، تا منافع نسبی.</p>	<p>مفروضات کلیدی key assumptions</p>
<p>یک تقسیم کار بین‌المللی پیشرفته در چهارچوب اقتصاد جهانی موجب ایجاد روابط وابستگی متقابل و همکاری بین دولت‌ها می‌شود و مزایای متقابلی برای طرفین دارد.</p> <p>وضعیت وابستگی متقابل پیچیده که مشخصهٔ سیستم بین‌المللی است، اقتصادهای ملی را</p>	<p>مضامین کلیدی key themes</p>

<p>نسبت به اتفاقات دیگر کشورها حساس و آسیب‌پذیر می‌کند. این مسئله توان‌مندی و خودمختاری دولت را تا حد زیادی تقلیل می‌دهد. روابط پیچیده‌ای بین سیاست‌های داخلی و بین‌المللی وجود دارد که به‌سادگی نمی‌توان برای آن سلسله‌مراتبی قائل شد. سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی، اگر چه به یک معنا ساخته دست دولت‌ها هستند، اما به تدریج کارگزاری و هویت مستقلی از خود به نمایش می‌گذارند.</p>	
<p>وابستگی متقابل، وابستگی متقابل پیچیده، منافع مطلق، همکاری، رژیم‌های بین‌المللی.</p>	<p>مفاهیم کلیدی key concepts</p>

Source: (Colin, 2002: 20-21)

برایند تلاش‌های فکری نای، نقد تلقی آنارشیک از نظام بین‌الملل، نقد دولت‌محوری در سیستم بین‌الملل، نمایاندن کاستی‌های کاربرد قدرت نظامی در مواجهه با تهدیدات نوین، رد تلقی از امنیت به‌مثابه سیاست اعلی (high politics) و دیگر موضوعات از جمله مسائل اقتصادی به‌مثابه سیاست‌های ادنی (low politics)، به‌منزله مفروضات اصلی پارادایم واقع‌گرایی بود. از نظر کسانی مانند نای پارادایم یادشده دیگر کارایی فهم و درک تحولات جدید را ندارد و با رویکرد غیر تاریخی، محافظه‌کار، سخت‌افزارانه، دولت‌محور و قدرت‌محور آن نمی‌توان تحولات نوظهور را فهم و به تبع آن مدیریت کرد (Garlsnaes et.al, 2002 ←).

طی دو دهه بعد نای مفهوم وابستگی متقابل را در پاسخ به تحولات و پرسش‌های دیگری نظیر فراز و فرود قدرت امریکا در نظام اقتصاد بین‌الملل پسا برتون وودز و جهانی‌شدن بسط داد. در واقع یکی از مهم‌ترین بحث‌هایی که نای به‌خصوص در دهه ۱۹۹۰ در حیات فکری و اجرایی خود با آن مواجه شد، موضع‌گیری در مقابل مفهوم ماهیت هژمونی و نظم در اقتصاد بین‌الملل و در شرایطی بود که ایالات متحده در مقایسه با گذشته توان پرداخت هزینه عملکرد روان نظام اقتصاد بین‌الملل در چهارچوب رژیم‌های بین‌المللی (international regim) را نداشت. بسیاری از صاحب‌نظران این تحول را نشانه افول و زوال قدرت هژمونیک امریکا و خیزش کشورهایمانند چین و هند در قرن بیست‌ویکم تلقی کردند. بخش عمده‌ای از تحقیقات نای از دهه ۱۹۹۰ و سپس در آستانه ورود به قرن بیست‌ویکم در باب سرشت در حال تغییر قدرت در سیاست بین‌الملل، جایگاه و سرشت قدرت ایالات متحده در سلسله‌مراتب آینده قدرت جهانی و سپس طرح مفهوم قدرت نرم در سیاست خارجی برگرفته از دغدغه وی در پاسخ به این پرسش‌هاست.

نای در دفاع از ماندگاری ایالات متحده در سلسله مراتب جهانی و رد ایده فراگیر افول هژمونی امریکا در شرایط ظهور رقبای جدید و نیز بحث از سرشت، منابع و عملکرد قدرت در عصر جهانی شدن تحقیقات متعددی انجام داد. نتیجه تلاش فکری وی در این دوره از حیات خود کتاب‌های *قدرت نرم*، *آینده قدرت*، *سرشت در حال تغییر قدرت امریکا* و *قدرت در عصر اطلاعات* است. دغدغه نای در اغلب این آثار رد ایده افول هژمونی امریکا در مقطع جدید و دفاع از این عقیده است که بنیان‌های قدرت امریکا فراهم‌کننده بستری است که موقعیت ساختاری این کشور را به‌منزله بازیگری اصلی در سیاست جهانی بازتولید خواهد کرد. اگرچه به نظر وی این بار امریکا می‌بایست نه با اعمال قدرت بر دیگران (*others over power*)، بلکه با به‌کارگیری قدرت با دیگران (*others power with*) منافع و موقعیت خود را حفظ کند.

۳. ساختار و ماهیت قدرت نرم در سامان فکری نای

به منظور پردازش مفهوم قدرت نرم، به نظر نای تحولات نوین متأثر از جهانی شدن و فناوری‌های جدید باعث تحول سرشت قدرت و نحوه اعمال آن شده است. از این‌رو چه‌بسا بازیگرانی که در برهه‌های قبلی با دارا بودن منابعی از قدرت به‌ویژه منابع ملموس و مادی توان تأثیرگذاری در رفتار دیگران را داشتند، در ساختار جدید توان‌مندی خود را از دست داده باشند. در فضای کنونی دست‌کم یک بازی قدرت سه‌سطحی در جریان است. در سطح اول قدرت سخت و نظامی حائز اهمیت است و ایالات متحده حرف اول را می‌زند. در سطح دوم، شق اقتصادی قدرت برجسته شده است و در کنار امریکا اروپا، ژاپن و چین نیز در مدیریت مسائل اقتصادی جهان حضور دارند و بازی‌ای چندبعدی در جریان است. در سطح سوم دامنه قدرت به بازیگران غیر دولتی مثل تروریست‌ها و باندهای مافیایی تسری یافته و مسائل پیچیده‌ای مثل بیماری‌ها و تغییرات آب و هوایی پدیدار شده است که مواجهه با آن‌ها خارج از توان تک‌تک دولت‌هاست. اهمیت یافتن قدرت نرم از نظر نای در این چهارچوب قابل فهم است (Nye, 2004: 2-5).

به نظر نویسنده اگرچه انقلاب در فناوری اطلاعات به پیشرفت‌هایی در امور نظامی منجر شده و از این حیث ایالات متحده را به بزرگ‌ترین قدرت نظامی تبدیل کرده است، اما هم‌زمان این انقلاب به دلیل بسط ناسیونالیسم، بالابردن آگاهی مردم و ارتقای دموکراسی، کاربرد قدرت نظامی و اعمال امپراتوریایی قدرت بر دیگران را هزینه‌بر و دشوار کرده است.

البته نای این را به معنای از بین رفتن اهمیت قدرت نظامی تلقی نمی‌کند و معتقد است که در نتیجه فناوری‌های جدید ما با پدیده نوینی به نام خصوصی‌سازی جنگ‌ها یعنی قرارگرفتن سلاح‌های مخرب در دست افراد، گروه‌های تروریستی و بازیگران غیر دولتی مواجهیم و طبیعتاً برخورد با آن‌ها مستلزم دارا بودن قدرت نظامی است، اما نکته این جاست که مواجهه با این تهدیدات جدید در گرو همکاری با دیگران و اقناع مردم است. نای این را قدرت نرم می‌نامد؛ یعنی توانایی جذابیت و جذب کردن یا توانایی کسب آنچه شما می‌خواهید از طریق جاذبه و نه اجبار یا قدرت سخت. از نظر نویسنده منابع قدرت نرم نیز دارای‌هایی است که این جذابیت‌ها را تولید می‌کند. نای قدرت سخت و نرم را از هم جدا نمی‌داند و معتقد است که هر دو جنبه‌هایی از توانایی دستیابی به هدف به وسیله تأثیرگذاری در رفتار دیگران را دربر می‌گیرند. ترکیب متوازن این دو قدرت هوشمند را تشکیل می‌دهد. رهبری توان ایجاد و به‌کارگیری چنین ترکیبی از طریق اجماع و کار گروهی است. تفاوت این دو از نظر نای در ماهیت رفتار و ملموس بودن منابع است. در یک سر طیف قدرت فرمان‌دهی (command power) و اجبار (coercion) قرار دارد و در سر دیگر طیف قدرت متقاعدکردن و جذابیت (persuasion). اولی را قدرت سخت و دومی را قدرت نرم می‌گویند و البته بین این دو، نمودهای دیگری از قدرت وجود دارند که به یکی از آن‌ها نزدیک‌ترند (ibid: 10-15).

در مجموع نای در مقام متفکری لیبرال معتقد است که، با شکل‌گیری وابستگی متقابل و جهانی‌شدن، دگرگونی‌های قابل توجهی در سیاست جهانی پدیدار شده است که طی آن محوریت دولت تحت‌الشعاع حضور و ظهور بازیگران دیگری قرار گرفته است که در حوزه‌های موضوعی گوناگون قدرت دارند. همچنین تحولات تکنولوژیک و فناوری اطلاعات پیوندهایی را بین موضوعات، مسائل و منافع بازیگران به وجود آورده است که نتیجه آن حاکم‌شدن الگوهای نوینی از قدرت و رفتار در صحنه بین‌الملل یعنی اهمیت یافتن قدرت نرم و رفتار همکاری‌جویانه یا چندجانبه‌گرایی (multilateralism) برای مواجهه‌شدن با تهدیدات نوظهور است. از نظر وی اگر آمریکا بتواند با ترکیب مناسب قدرت سخت و نرم (قدرت هوشمند) با این تهدیدات مواجه شود، در آینده همچنان بازی‌گر برتر باقی خواهد ماند.

یکی از مهم‌ترین منابع تأثیرگذار در حوزه قدرت نرم از نظر نای، فرهنگ، اعم از نوع عالی یا عامه آن است. این مهم توانایی‌های کشور در حوزه فیلم، موسیقی،

انتشارات علمی - آموزشی، مطبوعات و نیز خصلت‌هایی چون آزادمنشی، تساهل، تحرک و تنوع در فرهنگ عامه را دربر می‌گیرد. به نظر نای بخشی از موفقیت ایالات متحده در جنگ سرد در کنار موازنه نظامی و طرح کمک اقتصادی مارشال، پذیرش فرهنگ عامه آمریکا در اروپای شرقی و شوروی بود. نای می‌گوید برتری در میان رده‌بندی‌های شاخص فرهنگ فقط برای ایجاد توانگری و ثروت نیست، بلکه به سبب شهرت و جذابیتی است که این توان‌گری ایجاد می‌کند (ibid: 35-40).

دومین منبع قدرت نرم ارزش‌های سیاسی داخلی از جمله دموکراسی و حقوق بشر است. از نظر نای ایالات متحده به لحاظ اتخاذ بسیاری سیاست‌های داخلی در زمینه بهداشت، تحصیلات، مهاجرپذیری و ... در وضعیت قابل قبولی قرار دارد. اگرچه اتخاذ استانداردهای دوگانه، نحوه مواجهه با تروریسم، فقدان کنترل اسلحه و سخت‌گیری در خصوص مهاجران به قدرت نرم آمریکا در سال‌های اخیر آسیب رسانده است. نای یکی دیگر از منابع قدرت نرم را ارزش‌ها، مفاهیم و روش‌های به کار گرفته شده در سیاست خارجی می‌داند. وی می‌گوید همه کشورهای در سیاست خارجی به دنبال منافع ملی خودند، اما تعقیب منافع ملی به روش یک‌جانبه یا چندجانبه در جذابیت و قدرت نرم هر کشور تأثیر می‌گذارد. از نظر نای مسائل کلان متعددی مثل محیط زیست، نظم، منع تکثیر سلاح هسته‌ای و مبارزه با تروریسم وجود دارند که آمریکا اکنون آن‌ها را جزء منافع ملی خود می‌داند. این‌که این کشور تا چه اندازه در سیاست خارجی بتواند با ایجاد اجماع و در چهارچوب همکاری با دیگران در این زمینه‌ها فعال باشد، یا چه پیامی را آمریکا برای چه کسانی و در چه شرایطی ارسال کند و دریافت‌کننده چه تفسیری از پیام‌ها به عمل آورد، بر قدرت نرم و توانایی آمریکا در دستیابی به اهدافش تأثیر می‌گذارد (ibid: 61-62).

نای شیوه به‌کارگیری قدرت نرم در سیاست خارجی را بدین صورت تشریح می‌کند که در اثرگذاری آن پذیرش و اقناع طرف مقابل نیز مؤثر است و به‌کارگیری آن در مواجهه با تهدیدات فرایند مشکل‌تری است. مضافاً این‌که قدرت نرم غالباً به صورت غیر مستقیم و با شکل دادن به محیط پذیرش سیاست‌ها عمل می‌کند و این می‌تواند سال‌ها طول بکشد.

نویسنده دیپلماسی عمومی را برقراری روابط بلندمدت به منظور فراهم کردن محیطی سازنده برای سیاست‌های حکومت می‌داند و آن را متفاوت از تبلیغات یا روابط عمومی برمی‌شمرد. در تبلیغات مسئله باورپذیری و اعتبار کمتر وجود دارد و روابط عمومی نیز، به‌منابه انتقال اطلاعات و ایجاد تصویر مثبت، فقط بخشی از دیپلماسی عمومی محسوب

می‌شود (ibid: 107). از نظر نای در عصر اطلاعات کشورهایی از قدرت نرم برخوردارند که از کانال‌های ارتباطی گوناگون برای شکل‌دادن به مسائل استفاده کنند و نیز با دارا بودن فرهنگ، سیاست‌ها و ارزش‌های ملی مقبول، و عملکرد در چهارچوب هنجارهای بین‌المللی یعنی پلورالیسم و لیبرالیسم صاحب اعتبار و پرستیژند.

۴. ارزیابی مفهوم‌سازی نای از قدرت

سامان فکری نای در بحث از سرشت قدرت و تحولات آن باید در سه سطح فلسفی، نظری و تجربی سنجش و ارزیابی شود. این سه سطح، در ارتباط متقابل و درهم‌تنیده‌ای با یک‌دیگرند. بدین صورت که نقد و بررسی اندیشه نای زمانی می‌تواند از سطح به عمق برود و کاستی آن را برملا کند که با رویکردی سنجشی - نقدی و در چهارچوب متافیزیک و نظام دانایی حاکم بر منظومه فکری وی بررسی شود. کارکرد این روش واکاوی چگونگی دست‌یابی نای به یک نظریه یا چهارچوب مفهومی و بارکردن آن بر واقعیات است. از این‌رو به نظر نگارنده بدون کالبدشکافی مبانی فلسفی اندیشه نای و تأثیرگذاری این مبانی در رویکرد نظری وی نمی‌توان قوت و ضعف تحلیل‌اش را به‌خوبی برشمرد. در این بخش از مقاله به نظام فکری - فلسفی تأثیرگذار در رویکرد نای به قدرت و کاستی‌های برداشت وی در این زمینه پرداخته می‌شود.

۵. نسبت نای با رویکردهای فلسفی به قدرت

فهم فلسفی و بنیادین از سرشت قدرت را می‌توان در قالب چهار چهره قدرت از هم تفکیک کرد. معمولاً از رابرت دال به نام نظریه‌پرداز چهره اول قدرت سخن به میان می‌آید. دال قدرت را نوعی توان‌مندی غالباً کمی و مادی تعریف می‌کند که از سوی کنش‌گر A بر B اعمال می‌شود به گونه‌ای که B به انجام‌دادن یا ندادن کاری واداشته می‌شود (Baldwin, 2002: 179). به این شق قدرت، قدرت آشکار، سخت، عریان یا قدرت غلبه (power over/ hard power) گفته می‌شود که اعمال آن از طریق دستگاه‌های زور و کنترل مثل پلیس و نیروی نظامی صورت می‌پذیرد. باراتز ترسیم‌کننده چهره دوم قدرت یعنی قدرت پنهان، سازمانی یا قدرت رفتاری (covert power/ behavioral power) است. در این چهارچوب، قدرت به‌مثابه نوعی توان‌مندی محسوب می‌شود که کمتر از راه سرکوب و اجبار و بیشتر از طریق تعیین دستور کارها (agends setting)، بسیج جهت‌گیری‌ها

(mobilization of bias) و تأسیس نهادها اعمال می‌شود (Gill and Law, 1988: 73). این مدل از قدرت کمتر فعال بوده و بیشتر سازمانی است. چهره سوم یا مدل سه‌بعدی از قدرت که معمولاً به آن قدرت ساختاری (structural power) می‌گویند، در چهارچوب مفصل‌بندی کسانی چون آلتوسر و گرامشی قرار می‌گیرد. از نظر گرامشی زور به منزله عامل تسلط فقط در دستگاه‌های آشکار قدرت اعمال نمی‌شود، بلکه وی چگونگی اعمال و بازتولید قدرت را در چهارچوب فرهنگ و ایدئولوژی مفهوم‌سازی می‌کند (Augelli and Murphy, 1993: 128-133).

در خصوص سرشت قدرت و ابعاد آن در سه‌گانه فوق باید به نکته‌ای اساسی توجه کرد؛ این که در دستگاه فکری - فلسفی اندیشمندان چهره‌های سه‌گانه یا کلاسیک قدرت از رابرت دال تا گرامشی به‌رغم بسط وجوه و ابعاد این پدیده، همگی در یک نقطه با یکدیگر فصل مشترک دارند و آن تعریف از قدرت به‌مثابه نوعی توان‌مندی «تعقیب اهداف و منافع» است. بر این اساس به نظر نمی‌رسد تکاپوی نای در حوزه قدرت، زمینه فهم نوینی از قدرت و رای نظریه‌پردازی‌های اندیشمندان یادشده را فراهم کند. چیزی که نای و کوهن در چهارچوب نظریه رژیم‌های بین‌المللی و اهمیت تعقیب منافع و اهداف در قالب آن‌ها به‌مثابه کاربرد قدرت نرم در سیاست خارجی مطرح می‌کنند، همان است که باراتز قبلاً به شکلی انسجام‌یافته‌تر، به‌منزله قدرت تعیین دستور کار نهادها یا تأسیس سازمان‌ها و چهره پنهان یا رفتار قدرت به آن پرداخته است. این نوع نگاه به قدرت از حیث فکری - فلسفی گرچه و رای مدل تک‌بعدی رابرت دال یا قدرت سخت و نظامی نزد واقع‌گراها به ابعاد و عناصر دیگری از قدرت توجه می‌کند، اما نوعی اراده‌گرایی و نگاه عاملیتی به قدرت به‌مثابه توان‌مندی «تعقیب اهداف و منافع» در آن نهفته است.

لازمه فهم این برداشت از قدرت، توجه به نظام دانایی و متافیزیکی است که با دکارت فاعل شناسا را به‌منزله سوژه‌ای مستقل از دنیای مادی به عرصه می‌آورد و با کانت برای وی نقشی اساسی در سامان‌دادن به جهان قائل می‌شود. بنیان این نظام دانایی، دستگاه فلسفی - منطقی است که در چهارچوب مکانیک گالیله‌ای - نیوتونی در پی درانداختن طرحی مفهومی برای شناخت پدیده‌ها و احیاناً به‌کارگیری آن‌هاست. تجلی این متافیزیک در فهم از قدرت به شکل نوعی نگاه اراده‌گرایانه به قدرت نمود می‌یابد که در چهارچوب آن قدرت حیثیت و هویتی کمی، عاملیتی، ابزاری و متمرکز پیدا می‌کند و می‌تواند اراده آدمیان را بر جهان اجتماعی تحمیل کند (خالقی، ۱۳۸۲: ۱۴). این برداشت از قدرت در

روابط بین‌الملل در سامان فکری - فلسفی هابز^۱ و پارادایم واقع‌گرایی تجلی می‌یابد که به قدرت به‌مثابه پدیده‌ای انباشتی و کمی می‌نگرد که عاملان یعنی دولت‌ها با به‌کارگیری و اعمال آن و همچون کلیدی در دست می‌توانند در مواقع مقتضی چاره‌ساز بن‌بست‌ها شده و احياناً اراده خود را بر دیگران تحمیل کنند. برداشت نای از قدرت به‌خوبی چشم‌انداز فکری - فلسفی وی به سرشت و ماهیت قدرت و تجویزهای او برای دستگاه دیپلماسی ایالات متحده در به‌کارگیری قدرت را نشان می‌دهد. بر این اساس نمی‌توان تصور قدرت نزد نای را در چهارچوب گفتمان یا نظریه جدیدی ارزیابی کرد.

نگاه کمی - ابزاری و عملیتی یادشده به قدرت فقط با معرفی چهره چهارم قدرت فوکو است که شالوده‌شکنی می‌شود. پارادایم اخیر در مقایسه با پارادایم کلاسیک بر پایه نظام دانایی (episteme) و متافیزیک جدید فهم کاملاً متفاوتی از سرشت و ابعاد قدرت ارائه می‌دهد. در این جا تولید و بازتولید قدرت با ساختار زبان، زندگی روزمره و روابط ارگانیک سوژه‌های قدرت در فرم‌اسیون‌های تولیدی، اجتماعی و اقتصادی جوامع گره خورده است. بدین صورت در قالب چهره چهارم قدرت یا زیست - قدرت (bio-power) لایه‌های پیچیده‌تر و پنهان‌تری از اعمال و بازتولید قدرت نمایان شده است و از قدرت و دولت به‌منزله مقصد و مرکز قدرت و اعمال‌کننده آن شالوده‌شکنی می‌شود. بدین معنا که نه مقصد قدرت صرفاً روابط رسمی - نهادی و دولت‌محور است و نه جوشش و مرکزیت قدرت را باید محصور در نهادهای دولتی و فرادولتی خاصی کرد.

فوکو خود در این باره می‌گوید:

درباره چگونگی عملکرد قدرت باید به دنبال آن باشیم که درک کنیم سوژه‌ها یا (اشخاص تابع) چگونه به تدریج و بی‌وقفه به صورتی واقعی و عینی از طریق تکثیر سازمان‌ها، نهادها، انرژی‌ها، تمایزات و ... شکل می‌گیرند. باید انقیاد را در سطح مادی آن به‌مثابه ساختمان وجودی سوژه‌ها بفهمیم. چنین طرحی دقیقاً متضاد طرح هابز در لویاتان است (خالقی، ۱۳۸۲: ۳۲۵).

بحث اجتماعی شدن قدرت در اندیشه پسامدرن یعنی دنبال‌کردن نحوه تولید و بازتولید قدرت در درون اجتماع، در ریز بدنه‌ها و به اصطلاح در میکروفیزیک قدرت، بسیار کارآمدتر و عمیق‌تر از هنجاری شدن قدرت و مبتنی کردن آن بر رضایت افراد و جوامع هدف نزد نای است و اساساً این پذیرش، رضایت‌مندی و بازتولید قدرت با آنچه نای می‌گوید بسیار متفاوت است. بنابراین، در قیاس با پارادایم کلاسیک می‌توان گفت که فقط

در چهارچوب مفصل‌بندی جدید از قدرت نزد متفکران پسامدرن است که می‌توان به شکل‌گیری یک پارادایم (paradigm)، گفتمان (discourse) یا گسست رادیکال پارادایمیک (paradigm shift) در تعریف قدرت اذعان کرد. در ادامه مقاله به تأثیر عقبه فلسفی و متافیزیک مدرن در سامان فکری نای و سنتز نولیبرالیسم - نورنالیسم در چهارچوب پارادایم خردگرایی پرداخته می‌شود.

۶. کاستی‌های نظریه نای و برابند تجربی آن

نقشه رشته روابط بین‌الملل را در قالب مناظرات (debates) مختلفی می‌توان ترسیم کرد که آخرین آن‌ها مناظره بین خردگرایی (rationalism) و انعکاس‌گرایی (reflexivism) است. راسیونالیسم یا خردگرایی که به آن سنتز نئو - نئو نیز گفته می‌شود، دو نظریه نولیبرالیسم و نواقع‌گرایی را دربر می‌گیرد. مبانی فرانظری، به‌ویژه هستی‌شناسی، این دو نظریه آن‌ها را در قالب یک پارادایم یعنی عقلانیت‌گرایی قرار می‌دهد (دانش‌نیا، ۱۳۸۷: ۱۰۵). یکی از مهم‌ترین وجوه مشترک این دو نظریه همان‌طور که در بخش قبل توضیح داده شد، نوع نگاه و تلقی هستی‌شناسی هر دو نظریه از پدیده قدرت در روابط بین‌الملل به‌مثابه ابزاری در دست دولت‌ها و احیاناً دیگر بازیگران برای تعقیب اهداف و منافع است. بدین معنا که گرچه نای در قالب نولیبرالیسم و در آثار خود تلاش می‌کند ضرورت توجه به ابعاد و سطوح دیگر قدرت از جمله قدرت نرم را برجسته کند و هزینه‌های به‌کارگیری قدرت سخت یا تک‌بعدی را نشان دهد، اما وی همچنان مانند نواقع‌گراها از حیث فلسفی نگاه یک‌سانی به قدرت به‌مثابه امری متمرکز در نهاد دولت یا سازمان‌ها و رژیم‌های بین‌المللی دارد. به عبارت دیگر، قدرت نزد نای مانند واقع‌گرایان سوژه دارد. سوژه‌ای استعلایی (transcendental) که با به‌کارگیری قدرت درصدد تحقق اهداف و منافع خود است و خواه‌ناخواه آن‌گونه که متفکران پسامدرن در نقد فلسفه کلاسیک قدرت بیان می‌دارند، رابطه درهم‌تنیده‌ای با سلطه پیدا می‌کند. بنابراین، گرچه نای معتقد است که رویکرد امریکا سلطه‌گرایانه و امپراتوریایی نیست و دغدغه این را دارد که این کشور منافع خود را در قالبی غیر از زور نظامی یا قدرت سخت دنبال کند، اما تجویز وی برای دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده لاجرم سلطه را، ولو به شکل پیچیده‌تری، ملازم خود داشته است و اساساً تالی منطقی این نوع نگاه به قدرت الزاماً به سلطه و رابطه سوژه/ابژه می‌انجامد. بنابراین، آنچه نای به اندیشه روابط قدرت در سیاست بین‌الملل اضافه می‌کند، بسط

سطحی ابزار قدرت برای تعقیب اهداف و منافع و آن هم غالباً از سوی دولت است. این نگاه ابزاری - عاملیتی است که باعث می‌شود نای مکرراً در آثار خود به کاربرد و مطلوبیت قدرت به‌مثابه توان مندی معطوف به زور توجه کند و اساساً قدرت هوشمند یعنی ترکیب چهره سخت و نرم قدرت دولت برای رسیدن به اهداف خود را کارآمدترین شق قدرت تلقی کند. به نظر نای مؤثرترین رهبران آن‌هایی اند که با ترکیب مناسب قدرت سخت و نرم یا قدرت هوشمند به تناسب شرایط و زمینه (context) عمل می‌کنند (Moris, 2008: 1-2). تفاوت نای از این حیث با همتایان واقع‌گرای خود تلاش برای بسط ابزار تعقیب اهداف و منافع دولت در چهارچوب دستگاه‌های ایدئولوژیک و فرهنگی یا به اصطلاح قدرت نرم و جاذبه به جای اکتفا کردن به اعمال قدرت از طریق زور و اجبار است.

خطای نای و هم‌فکرانش این است که چسبندگی خاصی به سامان فکری - فلسفی دارند که این نگاه ابزاری - عاملیتی و استعلایی به مناسبات قدرت از دل آن بیرون می‌آید. به‌تبع بر این رویکرد در تحلیل و تشخیص ریشه بسیاری از بحران‌ها از جمله تشدید نارضایتی علیه عملکرد ایالات متحده در مناطق مختلف کج‌فهمی بوده و در تجویز راه‌کارهای مدیریت بحران‌ها ایدئولوژیک عمل می‌کند. از این‌رو مادامی که نای و دولت متبوع وی از منظر استعلایی خواه در قالب قدرت سخت یا زور نظامی و یا در قالب قدرت نرم یعنی تعیین دستور کار نهادهای بین‌المللی، تشریک مساعی با شرکای رده دوم خود برای بسط ارزش‌های غربی درصدد مواجهه با گفتمان‌های مقاومت اعم از بیداری اسلامی، بنیادگرایی، تروریسم و ... برآیند، نمی‌توان امیدوار به شکل‌گیری افقی معنایی یا بینادذهنی در روابط بین‌الملل بود که به دور از سلطه و شکل‌گیری گفتمان‌های قدرت/مقاومت باشد. از این حیث اقتناع و رضایتی که نای در تعریف قدرت نرم از آن یاد می‌کند، محلی از اعراب ندارد و بی‌معنی است و به نظر نمی‌رسد قدرت نرم نیز، به شکلی که نای تعریف می‌کند، تأثیری در کاهش نارضایتی از عملکرد امریکا داشته باشد.

نگاه شیء‌انگارانه به مناسبات بین‌المللی، تلقی ریاضی‌گونه و حل‌المسائلی به بحران‌ها و نحوه مواجهه با آن‌ها بدون درک دغدغه‌های دیگر کنش‌گران و فقدان هرگونه تلاش برای نزدیک کردن ادراک‌ها به یک‌دیگر باعث شده است که تلاش نای صرفاً در حد دغدغه یک استراتژیست و کارشناس سیاست خارجی ایالات متحده برای چگونگی حصول به منافع کشور متبوع خود باقی بماند. نای با انتقاد از به‌کارگیری قدرت نظامی به دست امریکا و آمارهای مختلف از دوره جنگ سرد و بعد از آن، به خصوص ۱۱ سپتامبر،

نشان می‌دهد که رویکرد مکانیکی و سخت‌افزاری به قدرت تأثیری منفی در وجهه و اعتبار ایالات متحده داشته است، اما توهم ایدئولوژیکی که ایده‌پرداز قدرت نرم گرفتار آن است، اجازه نمی‌دهد که به پرسش‌هایی از این قبیل بیندیشد که: تا چه اندازه شکل‌گیری بسیاری از بحران‌ها به‌ویژه در کشورهای جهان سوم را باید معلول عملکرد استعلایی ایالات متحده و هم‌تایان این کشور دانست؟ قرارگرفتن در موضع استعلایی و ارائهٔ تجویزهای خطی برای کشورهای جهان سوم در قالب تئوری‌های توسعه‌ای نظیر حلقهٔ روستو و دست‌کاری مناسبات سیاسی - اقتصادی و اجتماعی این جوامع در چهارچوب دستور کار صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی یا سازمان تجارت جهانی به چه میزان در فروپاشی ساختارهای بومی، ایجاد بحران هویت و تشدید تضاد سنت و مدرنیسم در کشورهای جهان سوم مؤثر بوده است؟ چه نسبتی بین بازگشت ساکنان کنونی خاورمیانه به ملجأهای بومی خود نظیر اسلام و برخورد ابزاری و شیء‌انگارانهٔ دولت‌مردان غربی و تئوریهایی که آن‌ها با فراماسیون اقتصادی و اجتماعی این جوامع وجود دارد؟ رویکرد لگوستریسم و قوم‌محورانهٔ (ethnocentrism) سیاست خارجی آمریکا در سی سال گذشته تا چه اندازه در تلقی آن‌ها از غرب و گفتمان لیبرال امریکایی به‌مثابهٔ نماد امنیت، توسعه و تعادل و ج.ا.ا. با ساختارهای سیاسی - فرهنگی و ارزش‌های دینی خاص خود به‌مثابهٔ منبع تهدید و دگر (other) غرب نقش داشته است؟

واقعیت آن است که درک سطحی از تحولات باعث شده است که نای به جای پرداختن به ریشهٔ بحران‌ها فقط به این امر بسنده کند که ایالات متحده بهتر است در شرایطی که انقلاب اطلاعات به شفافیت در عملکرد و ارتقای آگاهی همگان منجر شده است، کمتر از قدرت آشکار و نظامی خود برای تعقیب اهداف و منافع استفاده کند و بیشتر سعی کند با لباس جدیدی در قالب سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و تشریک مساعی با دیگران وارد عمل شود. برخلاف آنچه این متفکر در خصوص عملکرد ایالات متحده در جنگ سرد می‌گوید، اولاً این کشور در تعقیب ثبات در کشورهای جهان سوم بی‌طرف نبوده است و دوم این‌که سیاست حفظ ثبات که ایالات متحده در مقطع جنگ سرد و در حمایت ایدئولوژیکی از رژیم‌های اقتدارگرایی مثل عربستان، رژیم پهلوی و ... دنبال می‌کرد، خود بخشی از علت تشدید گرایش‌های ضد امریکایی در خاورمیانهٔ امروز، نارضایتی از این کشور و گرایش به بنیادگرایی است. همین متافیزیک دوانگار (dualism) و دگرساز است که نای را به سمت تحلیلی سوق می‌دهد که در قالب آن ایالات متحده با

قدرت سخت و نرم خود و به‌مثابه مصداق امنیت، توسعه و ارزش‌های قابل ستایش در یک سرطیف قرار می‌گیرد و در سر دیگر طیف ج.ا.ا. قرار می‌گیرد که از نظر نای باید با اعمال هوشمندانه قدرت در درون مرزهای خود منکوب و محدود شود. در این چهارچوب ساختارها، عملکرد و مواضع ج.ا.ا. در قبال بسیاری از مسائل از جمله مسئله فلسطین، ریشه‌های تروریسم، خلع سلاح فراگیر هسته‌ای، قیمت نفت نه بر پایه حقیقت و درستی مواضع این کشور بلکه در چهارچوب تبعات مثبت و منفی آن برای منافع امریکا سنجیده می‌شود و البته در این فضا به منزله یک استراتژیست و مسئول در پروژه امنیت ملی امریکا، دغدغه نای قابل درک است که به قول وی در مسابقه اعتبار روایت‌ها و تسخیر اذهان، امریکا باید در قالب جدیدی روایت و به تعبیر نگارنده رژیم حقیقت/سلطه خود را بنا کند و رفتار دیگران را به شکلی نرم، پیچیده و ارگانیک و نه سخت و مکانیکی کانالیزه کند.

ایران‌هراسی و تلاش برای معرفی ج.ا.ا. به‌مثابه منبع تهدید منطقه‌ای و جهانی بدون فهم گفتمان حاکم بر ذهن دولت‌مردان و تحلیل‌گران غربی از جمله نای قابل درک نیست. در حالی که به نظر نگارنده اساساً پدیده‌هایی چون تروریسم، بنیادگرایی، فقر، و تجدیدنظرطلبی ج.ا.ا. نسبت به معیارها و مناسبات سیستم بین‌المللی بدون مطالعه تاریخی عملکرد ایالات متحده و دیگر کشورهای صنعتی و ارزیابی تأثیر مخرب و ویران‌کننده تئوری‌های توسعه غربی در فرماسیون اقتصادی - اجتماعی و ازهم‌گسیختگی ساختارهای فرهنگی، ارزشی، بومی اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشورهای در حال توسعه از جمله ایران قبل از انقلاب و جهت‌گیری ضد امریکایی آن بعد از انقلاب اسلامی قابل فهم و سامان‌یافتن نیست (Smith, 2009: 40-50). اصرار بر تداوم رویکرد استعلایی و قوم‌محورانه محدود به دوره جنگ سرد نیست. نگاهی به عملکرد دولت بوش و اوباما در فشار بر حاکمان عربستان سعودی برای تغییر نظام آموزشی این کشور و تلاش برای اتصال اقتصاد خاورمیانه به اقتصاد جهانی در چهارچوب دستور کارها و تجویزهای صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نشان می‌دهد که نای و هم‌فکرانش در دستگاه تصمیم‌گیری ایالات متحده گرچه به هزینه‌های قدرت نظامی پی برده‌اند، اما از زاویه دیگری و البته به صورت غلط، امنیت و رفاه خود را جست‌وجو می‌کنند: بسط ارزش‌ها و فرهنگ غرب اعم از دموکراسی، بازار آزاد و ... در چهارچوب دیپلماسی عمومی و در قالب قدرت نرم حاصل این مفروض ذهنی تحلیل‌گران غربی است که بخش عمده‌ای از بحران جوامع خاورمیانه از حاکم‌بودن ساختارها و ارزش‌های بومی مانند مذهب، احساس و عاطفه و خانواده گسترده است.

نکته دیگر در نقد رویکرد نولیبرالیسم و مفروضات نای، تلقی وی از مقوله دولت و دولت‌محوری (state centric) در سیاست بین‌الملل است. در تحلیل نقاط قوت نظریه نولیبرالیسم در مقایسه با نواقح گرایبی گفته می‌شود که نای و کوهن در چهارچوب نولیبرالیسم با قائل شدن به نقش بازیگران فروملی (sub national)، فراملی (trans national) و فوق‌ملی (supra national) دیگر در کنار دولت‌ها بحث تکثر بازیگران در روابط بین‌الملل را مطرح کرده‌اند و بنابراین، با توجه به نقش کنش‌گران جدید اعم از سازمان‌ها، شرکت‌ها، افراد و شبکه‌ها، مفروضات آن‌ها با تحولات نوین اقتصاد سیاسی جهانی و نقش بازیگران غیر دولتی همخوانی بیشتری دارد (Jervis, 1999: 53). این رویکرد در اندیشه نای به هنگام بحث از بازیگران دارنده قدرت نرم، یا ابزارهای پی‌گیری دیپلماسی عمومی یا منابع جدید تهدید از جمله تروریست‌ها و نقش نهادها و رژیم‌ها در مواجهه با این تحولات مشهود است، اما واقعیت آن است که نه شخص نای و نه نظریه لیبرالیسم نتوانسته است به‌رغم طرح مقولاتی چون وابستگی متقابل، اهمیت همکاری در نظام بین‌الملل، اولویت فرایندهای اقتصادی بر مسائل نظامی، اهمیت منافع مطلق و نه نسبی بازیگران (قوم، ۱۳۸۰: ۳۷۳-۳۷۴) گامی اساسی ورای مفروضات پارادایم واقع‌گرایی بردارد. به عبارت دیگر، مفهوم‌سازی نای از قدرت به حاشیه‌نشینی برداشت واقع‌گرایی از قدرت نمی‌انجامد و به تعبیر جان واسکوئز مقدمات جایگزینی یا تغییر پارادایم واقع‌گرایی با لیبرالیسم را فراهم نمی‌کند (Vasquez, 1998) و حتی بسیاری نولیبرالیسم را زیرمجموعه نواقح‌گرایی می‌دانند. از این‌رو بسیاری از انتقاداتی که بر واقع‌گرایی ساختاری به‌ویژه سامان فکری والتز وارد است، متوجه لیبرالیسم و نای نیز می‌شود.

یکی از این انتقادات در خصوص نقش و جایگاه دولت در دیدگاه نای است. به نظر می‌رسد که به‌رغم طرح تکثر بازیگران اقتصاد سیاسی و روابط بین‌الملل از سوی نای نهایتاً وی نیز به این مفروض واقع‌گرایان تن می‌دهد که دولت بازیگر اصلی سیاست بین‌الملل و کنش‌گر اصلی مدیریت‌کننده بحران‌ها یا اعمال‌کننده قدرت است. نای در نقد دیدگاه کسانی چون آلوین و هیدی تافلر، پیتراک و امانوئل کاستلز که معتقدند در نتیجه انقلاب در فناوری و تحولات نوین، دولت‌ها به تدریج قدرت خود را در مقابل شرکت‌های چندملیتی جنبش‌های اجتماعی فراملی و سازمان‌های بین‌المللی از دست می‌دهند، می‌گوید: گرچه نمی‌توان منکر شکل‌گیری فضای سایبر و دیگر تغییرات مرتبط با آن شد، اما نادیده گرفتن اتکای ساختار قدرت بر جغرافیا و نهادهای سرزمینی در عصر کنونی اشتباه است. به نظر او

ایده‌ی تمرکززدایی از قدرت و این‌که دولت‌های بزرگ از عهده‌ی کارهای کوچک برنمی‌آیند و بر عکس بازیگران کوچک کارهای بزرگی می‌کنند، اعتباری ندارد. امروز نه فقط این‌که چه کسی آغازگر (first mover) است اهمیت دارد، بلکه سرعت رفتن (fast follower) نیز اهمیت دارد و در هر دو زمینه دولت‌های بزرگی نظیر ایالات متحده پیش‌گام‌اند (Keohane and Nye, 1998: 89).

به نظر نای همچنان در عرصه‌ی کنونی اندازه و مقیاس کمی قدرت جایگاه‌الایی دارد. انقلاب اطلاعات فرصت‌هایی را برای کوچک‌ترها فراهم کرده است، اما در بسیاری از جنبه‌ها فقط قدرت‌مندان و بزرگ‌ترها می‌توانند حرف آخر را بزنند. براین‌د این رویکرد دولت‌محورانه و کمی به مناسبات قدرت در سطح بین‌المللی نای را به این سمت می‌برد که با مقایسه‌ی حجم فیلم‌ها، شبکه‌ها، برنامه‌ها و صنایع سرگرمی ایالات متحده به این نتیجه برسد که امریکا نه فقط در عرصه‌ی قدرت سخت، بلکه در عرصه‌ی قدرت نرم نیز با دیگران فاصله دارد. همچنین از نظر وی تولید اطلاعات و هزینه‌ی جمع‌آوری اطلاعات به‌خصوص در حوزه‌های جاسوسی و اطلاعات محرمانه و یا تدوین استانداردها، قوانین و ساختار سیستم اطلاعات و ترکیب آن با قدرت نظامی کاری است که صرفاً از عهده‌ی دولت‌های سرزمینی برمی‌آید که همچنان سازمان‌دهنده‌ی سیاست‌ها در عصر اطلاعات محسوب می‌شوند. منتهی تفاوت در فضای کنونی گذار از تمرکز بر منابع مادی قدرت و رفتن به سمت منابع غیر مادی مثل اعتبار، نفوذ و شهرت است (Nye, 2004: 94). در مجموع به نظر نای همچنان این پرسش کلاسیک که چه کسی و در چه چهارچوبی حکمرانی می‌کند، حتی در فضای سایبر نیز مثل دنیای واقعی، موضوعیت دارد و پاسخ آن این است که حکمرانی و اعمال قدرت همچنان در دست دولت‌هاست.

سنخیت این تفکر نای با واقع‌گرایی و رویکرد کسانی چون مورگنتا را زمانی می‌توان دریافت که به مدل تجزیه و ترکیب مورگنتا در خصوص این‌که چرا دولت‌ها بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل محسوب می‌شوند توجه کرد (Vasquez, 1998: 48). از نظر مورگنتا:

سیاست یعنی منازعه بر سر قدرت. بدین معنا که اگر گروهی یا فردی بخواهد بازیگر سیاسی باشد باید مقدار قابل توجهی از قدرت (مادی) را در اختیار داشته باشد (گزاره کلی و تعریفی).

در سیاست بین‌الملل مدرن همواره بخش قابل توجهی از قدرت در اختیار دولت‌ها بوده است (گزاره تجربی).

بنابراین، فقط دولت آن هم دولت‌های قدرتمند بازیگر اصلی بین‌الملل محسوب می‌شوند (نتیجه‌گیری).

یکی دیگر از استدلال‌های نای در پردازش مفهوم قدرت نرم، توجه به نقش تحولات تکنولوژیک و انقلاب در فناوری است. نگارنده در نقد و بررسی کتاب *جهانی‌شدن و واقع‌گرایی* نای به طور مبسوط به این بحث پرداخته است، اما در این جا به چند نکته که مرتبط با قدرت نرم است، اشاره می‌شود. نای به درستی اذعان می‌دارد که عصر اطلاعات را می‌بایست مرحله نوبینی از مناسبات قدرت در سیاست بین‌الملل دانست. فناوری‌های نوین یکی از متغیرهای متحول‌کننده سرشت قدرت، ضرورت تحول در سیاست خارجی و ابزارهای تعقیب اهداف و منافع و سلسله‌مراتب قدرت است. نقدی که بر رویکرد نای در این زمینه وارد است این است که وی به چگونگی ورود این نوآوری‌ها و مکانیسم عملکرد آن‌ها در ساختار اقتصاد سیاسی جهانی و نسبت آن با تحول در سرشت قدرت نمی‌پردازد. این بی‌توجهی به عمق تأثیر نوآوری‌های دوران‌ساز و جایگاه و عملکرد آن‌ها در چهارچوب کلان نظام اقتصاد بین‌الملل به اشکال مختلف در تحلیل نای تأثیر می‌گذارد.

اساساً در خصوص نقش تکنیک و انقلاب در تکنولوژی در چهارچوب الزامات سیستم سرمایه‌داری تاکنون بحث‌های فراوانی شده است. مهم‌ترین نکته این است که سرمایه‌داری در مراحل گوناگون گسترش خود و برای برون‌رفت‌های بحران ادواری همواره به شاخه‌های نوینی از تکنولوژی روی می‌آورد که این شاخه‌های نوین خود به‌مثابه انقلابی دوران‌ساز باعث دگرذیسی بنیادین در بسیاری از ساختارها، سلسله‌مراتب، تقسیم کار و فرم‌اسیون اقتصادی - اجتماعی جوامع می‌شود. از این منظر فناوری اطلاعات به‌خودی‌خود و به‌طور تصادفی محور تعاملات، تعیین‌کننده قدرت و ضعف، تسهیل‌کننده اعمال قدرت و تغییردهنده سرشت و ساختار قدرت نشده است. مهم‌ترین برآیند این انقلاب دوران‌ساز در عصر جهانی‌شدن شکل‌گیری ساختارهای جهانی تولیدی، تجاری، پولی - مالی در قالب شبکه درهم‌تنیده‌ای از مناسبات اقتصادی - اجتماعی و سیاسی کشورها با یکدیگر است که دیگر با ابزارهای نظری کلاسیک نمی‌توان نحوه عملکرد و بازتولید آن را فهم کرد و یکی از سردرگمی‌های نای برای توجیه عملکرد ایالات متحده در نقش بازیگر همین‌جاست که به لحاظ رویکرد برون‌ی خود مثل انگلیس به صورت امپراتوری عمل نمی‌کند و در عین حال در پی منفعی که در بیرون می‌بایست دنبال کند، نیست. در واقع ایراد رویکرد تحلیلی نای این است که معنا و مضمون امپراتوری را در چهارچوب

ساخت مدرن و سرزمینی می‌بیند، ارتباط بین کشورهای ژاپن، ایالات متحده و اروپا را همچنان دولت‌محورانه و اثبات‌گرایانه تلقی می‌کند و به همین جهت رویکرد وی پتانسیل اندیشیدن به ساختارهای قدرت فراملی و تحلیل امپراتوریایی عملکرد امریکا با شرکای رده‌دوم خود و نیز مراکز مالی جهانی در چهارچوب یک بلوک قدرت فراملی را ندارد. نای در پاسخ به کسانی که معتقدند ایالات متحده در فضای کنونی سلطه‌گرانه عمل می‌کند می‌گوید:

امریکا را نمی‌توان امپراتوری نامید. شاید در قرن گذشته حضور این کشور در کارائیب، امریکای مرکزی و فیلیپین را بتوان بر اساس امپراتوری سنجید، اما تجارت تلخ امریکا و نتیجه معکوس اشغال نظامی و منجر نشدن آن‌ها به دموکراسی باعث تحول در مبانی فکری و روش عملکرد امریکا شده است (Nye, 2004: 136-138).

در نقد این تحلیل می‌توان استدلال کرد که اولاً فلسفه حضور ایالات متحده و اشغال نظامی برخی کشورها یا حمایت از کودتاها لزوماً برای بسط دموکراسی نبوده است و حتی بر عکس آن صدق می‌کند. نمونه بارز آن خنثی کردن تلاش دموکراتیک برخی کشورها از سوی امریکا، به سقوط کشاندن رژیم‌هایی مانند مصدق، آئنده و یا حمایت آشکار از رژیم‌های اقتدارگرا در جنگ سرد است. در حال حاضر نیز نمی‌توان با خوش‌بینی رویکرد چندجانبه ایالات متحده در حضور بسیاری از مناطق و کشورها را نشانه عملکرد این کشور در مقام ارائه‌دهنده کالاهای عمومی (public goods) دانست. این ادعا نشان می‌دهد که نای آگاهانه یا ناخودآگاه به ظرفیت‌های نوین فناوری اطلاعات در اعمال ساختاری قدرت (structural power)، بازتولید ارگانیک قدرت در درون زندگی روزمره و ساختار اقتصادی - اجتماعی جوامع جهان سوم به نفع غرب بی‌توجهی می‌کند و در تحلیل سلسله‌مراتب قدرت جهانی، الگوی روابط کشورها به‌ویژه کشورهای پیشرفته و در حال توسعه و رویکرد سیاست خارجی ایالات متحده را ساده‌سازی (simplify) می‌کند.

۷. نتیجه‌گیری

در مقاله حاضر تلاش شد ضمن کالبدشکافی خاستگاه فکری جوزف نای در فهم از قدرت، جایگاه وی در دسته‌بندی‌های فلسفی از قدرت و نسبت اندیشه وی با نظام دانایی و متافیزیک مدرن آشکار شود. بر این اساس مدعای مقاله این بود که تکاپوی نای به برداشت نوینی از قدرت در روابط بین‌الملل منجر نمی‌شود. نای در تحلیل شرایط نوین جهانی، در

مقام یک استراتژیست و مجری سیاست خارجی ایالات متحده ظاهر شده است. دغدغه نای با رویکرد حل المسائلی، پراگماتیستی و ابزارگرانه، بازتعریف مکانیسم‌های اعمال قدرت برای مواجهه ایالات متحده با چالش‌های فرارو و تعقیب اهداف و منافع این کشور است. براینکه این مهم همچنان تلقی از قدرت به مثابه پدیده‌ای کمی، عاملیتی، ابزاری و متمرکز در دست نهادهای معدودی است که نای در چهارچوب مفاهیم قدرت نرم، قدرت سخت، و قدرت هوشمند چگونگی به‌کارگیری آن را در دستگاه دیپلماسی و سیاست خارجی ایالات متحده تئوریزه و تجویز می‌کند. بدین معنا علایق شناختی نای با منافع دولت ایالات متحده گره خورده است و دانش نویسنده در این حوزه الگوی خاصی از روابط قدرت را توجیه و تئوریزه می‌کند. این مهم با داعیه‌های علم‌گرایانه مدرن در اندیشه متفکران جریان اصلی (main stream) روابط بین‌الملل نظیر نای در تضاد است. به نظر نگارنده این برداشت از قدرت با هنجاری‌دیدن قدرت، بسط ابعاد و ماهیت آن و شکل‌گیری گفتمان نوینی از قدرت در روابط بین‌الملل که زمینه‌ساز درک بیناذهنی بازیگران از منافع و کنش‌های یکدیگر باشد فاصله دارد. برداشت سطحی، ابزارگرایانه، و تکنیکی نای فراهم‌کننده طرح نظری جدیدی در باب سرشت قدرت و روابط بین بازیگران در سیاست جهانی قلمداد نمی‌شود که در پرتو آن ایالات متحده منافع و ارزش‌های دیگران را از دریچه مبانی فرهنگی و هویتی خود آن‌ها ببیند. به نظر نگارنده بخش عمده‌ای از ریشه تداوم بحران، بی‌اعتمادی و حاکم‌بودن فضای آناارشی هابزی در روابط ایالات متحده و ج. ا. ا. را نیز، می‌بایست در همین تفاوت متافیزیکی و فلسفی رویکرد دو بازیگر به مفاهیم، گزاره‌ها، روندها و رویدادهای بین‌المللی جست‌وجو کرد.

پی‌نوشت

۱. این مطلب در مقاله‌ای با عنوان «فهم فلسفی از قدرت و ارزیابی اعتبار نظریه رئالیسم در پرتو آن» به دست نگارنده به طور مبسوط پردازش شده و در دست چاپ است.

منابع

- خالقی، احمد (۱۳۸۲). *قدرت، زبان زندگی روزمره در گفتمان فلسفی سیاسی معاصر*، تهران: گام نو.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۸۷). «مناظره چهارم: گسست پارادایمیک در حوزه نظری روابط بین‌الملل»، *پژوهش‌نامه علوم سیاسی*، س ۳، ش ۲.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۰). *اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل*، تهران: سمت.

- Augelli, Enrico and Murphy, Craig (1993). "Gramsci and International Relations: a General Perspective and Example from Recent U.S Policy Toward the Third World", in Stephen, Gill, Gramsci: *Historical Materialism and International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Baldwin, David (2002). "Power and International Relation", in *Handbook of International Relations*, Walter Carlsnaes et.al (eds.), London: SAGE.
- Carlsnaes Walter et.al (eds.) (2002). *The Handbook of International Relations*, London: SAGE.
- Gill, Stephen and David Law (1988). *The Global Political Economy: Perspectives, problem and Politics*, Baltimore: the John Hopkins University Press.
- Hay, Colin (2002). *Political Analysis*; London: Congress Library.
- Jervis, Robert (1999). "Realism, Neoliberalism, and Cooperation: Understanding the Debate", *International Security*, Vol. 24, No. 1.
- Keohane O. Robert and Joseph S. Nye (1998). "Power and Interdependence in Information Age", *Foreign Affairs*, Vol. 77, No. 5.
- Keohane, Robert O. (1984). *After Hegemony, Cooperation and Discord in the World Political Economy*, Princeton, New Jersey: Princeton University Press.
- Morris, Robert (2008). *The Skills Effective and Ethical Leaders Need to Attract Followers and Achieve a Group's Objectives*, in <http://www.amazon.com/The-Powers-Lead-Joseph-Nye>.
- Nye, Joseph (2004). *Soft Power: The Means to Success in World Politics*, New York: Public Affairs.
- Shen, Shiran (2011). "US Smart Power Falter in Information Age: the Future of Power by Joseph S. Nye, Book Reviewed", [www.Foreign Policy in Focus.Com](http://www.ForeignPolicyinFocus.com).
- Smith, B.C (2009). *Understanding Third World Politics, Theories of Political Change and Development*, Palgrave Macmillan in the UK.
- Vasquez, John (1998). *The Power of Power Politics: from Classical Realism to Neo Traditionalism*, Cambridge: Cambridge University Press.

